

مبانی مشروعیت حکومت و جایگاه مردم در سیره سیاسی امام علی(ع)

دکتر صابر اداک^۱

چکیده

مبانی مشروعیت حکومت و نقش مردم در انتخاب و انتقال حاکمان، از مباحثی است که به ویژه در روزگار ما به یکی از دغدغه‌های متفکران علوم دینی و صاحب‌نظران علوم سیاسی تبدیل شده و آثار فراوانی هم در این باب پدید آمده است. این موضوع در جوامع دینی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و پژوهش درباره آن، گره‌گشای بسیاری از مشکلات و معضلات سیاسی و اجتماعی تواند بود. در میان حاکمان مسلمان، امام علی(ع) از معدود حاکمانی است که با خواست و رضایت اکثریت مردم و در فرآیندی شفاف به حکومت رسید. او مردم را صاحب واقعی حکومت می‌دانست و در سخنان خویش همواره بر این نکته تأکید داشت که حکومت حق مردم است و از سوی آنان به شخص حاکم واگذار می‌شود. او مبانی مشروعیت حکومت را رضایت عامه می‌دانست و در طول زمامداری خویش هم بر این اصل پایبند ماند. در این مقاله نحوه به خلافت رسیدن امام علی(ع) به عنوان یکی از شخصیت‌های بارز و مورد احترام در جهان اسلام و همچنین نقش و جایگاه مردم در سیره سیاسی آن حضرت، مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: مشروعیت، مردم، حکومت، امام علی(ع).

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران.

مقدمه

عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ ق) خلیفه سوم مسلمانان پس از دوازده سال خلافت، در اواخر سال ۳۵ هجری به دست جمعی از معترضان خشمگین به قتل رسید. نصب والیان فاسد، اسرافگری و بی‌عدالتی در تقسیم اموال عمومی، قوم‌گرایی، برخوردهای نامناسب با صحابی‌ان معترضی همچون ابوذر و عمار و ابن مسعود و در نهایت عدم توجه به نصایح دلسوزان و خردمندان، خشم مسلمانان را بر ضد او برانگیخته بود. علاقه وافر او به خاندانش یعنی بنی‌امیه، باعث شده بود که بیشتر کارگزاران حکومت و والیان شهرها، وابسته به این عشیره باشند و افراد باسابقه و خوشنام خانه‌نشین شوند. وی با خلع ید کامل انصار از قدرت، آنان را به دشمنی خویش واداشت و با بذل و بخشش‌های بی‌حد و افراطی به خاندانش و اسراف در بیت‌المال مسلمین، کینه‌ای عمومی نسبت به خود پدید آورد. قتل خلیفه سوم به دست گروهی از مسلمانان، حادثه دهشتناکی بود که تا سال‌ها بعد به اختلافات داخلی دامن زد و "خون عثمان" محور بسیاری از گفتگوها و جنگ‌های مسلمانان در دهه‌های آتی شد.

در آن ایام که اعتراضات مردم بالا گرفته و شورشیان ولایات و شهرها به مدینه هجوم آورده بودند، علی(ع) (۴۰-۳۵ ق) همچون مشاور و سفیری دلسوز به دنبال ایجاد صلح میان طرفین بود و هم‌زمان با دعوت شورشیان به صبر و آرامش، عثمان را به برآوردن خواسته‌های مشروع آنان ترغیب می‌کرد. او در روزهای محاصره خانه عثمان، آخرین تلاش‌های خود را جهت جلوگیری از وقوع حوادث تلخ به کار بست و حتی پسرانش را به پاسبانی خانه وی گماشت و با ارسال آب و غذا به خانه محصور خلیفه، نیکی را در حق او تمام کرد. اما استبداد و بی‌عدالتی خلیفه و اطرافیانش بیش از آن بود که مردم به وعده و وعیدها دل ببندند و آرام گیرند و در نهایت صبرها از کف رفت و شد آنچه شد.

خوف و آشفتگی مدینه را فراگرفته و ترس از انتقامجویی امویان، به ویژه معاویه بن ابی‌سفیان، فرماندار شام، که اینک خود را خون‌خواه خلیفه مقتول می‌دانست، آرام و قرار از شهر پیامبر(ص) ستانده بود. غوغائیان حتی مانع از دفن خلیفه در گورستان مسلمانان شدند و نهایتاً پیکر او را که سه روز بر زمین مانده بود، در مقابر یهود(حش کوکب) به خاک سپردند (طبری، ۱۳۸۷ق: ۴/۴۱۲؛ مقدسی، بی‌تا: ۵/۲۰۷). منصب خلافت برای نخستین بار چند روزی خالی مانده و مردم و بزرگان در پی کسی بودند که بر آن منصبش بنشانند تا اوضاع نابسامان را سامان دهد. در این میان نگاه‌ها عمدتاً به اعضای شورای شش نفره‌ای بود که عمر (۲۳-۱۳ق) آنان را شایسته خلافت دانسته و تعیین خلیفه پس از خود را به آنان سپرده بود. از آن شش تن اما، عبدالرحمن بن عوف از دنیا رفته و عثمان هم به قتل رسیده بود و مانده بودند چهار تن: سعد بن ابی وقاص که انزوا پیشه کرده و عدم تمایلش را به امر خلافت اعلام کرد، طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام هم با وجود طمع شدیدی که برای رسیدن به این مقام داشتند و به رغم وجود طرفدارانی که در بین جماعت شورشی حمایتشان می‌کردند، ظاهراً اقدامی در این باب نکردند و تمایل خود را آشکار نمودند.

مطمئناً وجود علی بن ابی طالب (ع) و موقعیت و سابقه برتر وی نسبت به آن دو، و نیز مشاهده رغبت عمومی مسلمانان به او، آنان را از هرگونه اقدامی منصرف می‌کرد.

دیگر بازمانده آن شورا، علی (ع) بود که اینک در آستانه شصت سالگی به سر می‌برد. سوابقش در عصر نبوی، از همان شبی که به جای پیامبر (ص) در بسترش خفت که او آسوده به هجرت رود تا شجاعت‌های بی‌نظیرش در بدر، اُحُد، خَندَق و دلاوری‌هایش در خَیْبَر و حَیْن، از یاد رفتنی نبود. اگرچه ملاحظات اُمت، مانع خلافت او پس از پیامبر (ص) شد اما فضائل و سوابقش انکارشدنی نبود. رفتارش در آن بیست و پنج سال پس از پیامبر (ص) نیز بر قدر و منزلتش افزوده بود که در آن سال‌ها جز به نصیحت و خیرخواهی سخنی بر زبان نراند و بر تصمیم اُمت در "تَقْدَم مَفْضُول بر أَفْضَل"، تنها صبر پیشه کرد و رضایت جامعه را بر خواسته‌های خود ترجیح داد. در آن سال‌های بی‌مهری، بی‌مهری پیشه نکرد و دانش و خرد خود را سخاوتمندانه در اختیار خلیفگان و مسلمانان نهاد. به کار خود مشغول بود و نان از عمل خویش می‌خورد؛ نخلستان‌ها پدید آورد و آب‌ها جاری کرد. بی‌شک خصوصیات اخلاقی علی (ع) و سوابقش در دین و قرابتش با نبی و هم تقوی و دانشش، موقعیتی ممتاز برایش فراهم آورده بود که در آن زمان کسی همپای او نبود.

اقبال و رضایت عمومی مردم به خلافت علی (ع)

مردم مدینه از مهاجر و انصار و نیز شورشیان و مخالفانی که از دیگر بلاد به مدینه آمده بودند، یک دل و یک صدا خواهان خلافت علی (ع) بودند و در این میان اصحاب پارسای پیامبر (ص) شوق بیشتری نشان می‌دادند. مدینه را موجی از شور و شعف فراگرفته و نگاه‌ها جملگی به خانه علی (ع) دوخته شده بود، جایی که اینک کانون رفت و آمدها و ازدحام مردم بود. وصف این شور و شوق عمومی به صور مختلف در منابع تاریخی آمده و خود امام علی (ع) در برخی از خطبه‌ها و نامه‌هایش به این موضوع اشاره کرده و ازدحام مردم را با تشبیهات بلیغی به تصویر کشیده است:

"مردم همچون شتران تشنه‌ای که به آب نزدیک شده و ساریان بندشان را گشوده و رهایشان ساخته است بر من هجوم آوردند، چنان که گمان بردم قصد کشتن من یا کشتن یکدیگر را دارند" (نهج البلاغه، ۱۳۷۸ق: خطبه ۵۳، ۴/۶؛ مسعودی، ۱۹۸۸: ۱۵۷؛ ابن اثیر، ۱۳۶۴ش: ۱۲۸).

"به سوی من آمدید مانند مادران تازه زاییده که به سوی بچه‌های خود می‌شتابند در حالی که فریاد می‌زدید: بیعت، بیعت! دستم را فرو بستم، گشودید و آن را از شما دور داشتیم، به سوی خود کشیدید" (نهج البلاغه، همان: خطبه ۱۳۷، ۹/۳۸).

"مردم مانند یال کفتار به دورم ریختند و از هر طرف احاطه‌ام کردند، چنان که حسن و حسین زیر دست و پاها مانده و جامه‌ام از هر دو سوی پاره شد" (همان: خطبه ۳، ۱/۲۰۰). به تعبیر یکی از شارحان نهج

البلاغه، از آنجا که موی گردن کفتار زیاد و به صورت قائم و پشت سر هم قرار گرفته، امام (ع) انبوهی مردم را به آن مثال زده است (ابن میثم، ۱۳۶۲ش: ۱/۲۶۴).

یکی از اهالی مدینه نیز، بعدها در حضور معاویه این واقعه را چنین وصف کرده بود: "مردم پس از قتل عثمان همچون پروانگان برای بیعت با علی هجوم آوردند و چنان بود که رداها از تن می‌افتاد و کفش‌ها گم می‌شد و سالخورده‌گان زیر دست و پا می‌ماندند" (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق: ۳/۱۱۱). دیگر منابع نیز این واقعه را کمابیش به همین صورت و با تأکید بر ازدحام و شور و شوق مردم و اصرار آنان برای بیعت با علی (ع) گزارش کرده‌اند (اسکافی، ۱۴۰۲ق: ۵۰؛ طبری، همان: ۴/۴۳۴؛ ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۴/۱۶۲؛ مسعودی، همان: ۱۵۷؛ مقدسی، همان: ۵/۲۰۸؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۸۹).

به نظر می‌رسد که علی (ع) با مشاهده این اشتیاق و اقبال حداکثری مردم، می‌باید بی‌درنگ امر خلافت را پذیرفته و دوران خانه‌نشینی و انزوای سیاسی خود را پایان دهد و این فرصت را غنیمت شمرد. اما بر خلاف این انتظار، وی نه تنها هیچ میل و رغبتی به مسند خلافت نشان نداد بلکه تا چند روز تلاش کرد که مردم را از این پیشنهاد منصرف کرده و آنان را به گزینه‌های دیگر رهنمون کند. در این باره خطاب به مردم فرمود: "مرا رها کنید و دیگری را بطلبید، زیرا ما به استقبال حوادثی می‌رویم که دارای صورت‌ها و رنگ‌های مختلفی است و قلب‌ها بر آن استواری نمی‌ورزند و عقل‌ها به آن پایدار نخواهند ماند. چهره‌افق را ابرهای تاریک فراگرفته و راه روشن، تیره شده است. آگاه باشید؛ چنان که دعوتتان را اجابت کنم به روش خود با شما رفتار خواهم کرد و به سخن افراد و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش فرا نخواهم داد و اگر مرا واگذارید، مانند یکی از شما خواهم بود و بلکه نسبت به کسی که برمی‌گزینید، شنواتر و مطیع‌تر از شما هستم. من اگر وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان شوم" (نهج البلاغه، همان: خطبه ۹۱، ۷/۳۳؛ طبری، همان: ۴/۴۲۷؛ مسکویه، ۱۳۶۶ش: ۱/۲۹۴؛ نویری، ۱۴۲۳ق: ۱۱/۲۰).

آن حضرت وقتی شنید که مردم می‌گویند هیچ کس حاضر به قبول امر خلافت نیست، طلحه و زبیر را به آنان پیشنهاد داد و حتی همراه مردم به در خانه آن دو تن رفت و به قبول خلافت فراخواندشان. آن دو البته با اذعان به افضلیت وی، آن حضرت را اولی و أرجح نسبت به خود دانستند و ضمن تعهد بر عدم پیمان شکنی و نافرمانی، آمادگی خود را برای بیعت با او اعلام کردند (اسکافی، همان: ۵۰؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۲/۴۳۴). اگرچه امام نسبت به قبول خلافت، نکته‌ای است که بارها توسط او چه پیش از دوره خلافت و چه پس از آن بیان شده و در خطبه‌ها و نامه‌های متعددی آمده است. از جمله پس از خروج طلحه و زبیر و آشکار شدن بدعهدی آنان، خطاب به مردم فرمود:

"به خدا سوگند که مرا نه رغبتی به خلافت بود و نه علاقه‌ای به حکومت، اما شما مرا به آن فراخواندید و به قبولش وادارم کردید" (نهج البلاغه، همان: خطبه ۱۹۸، ۷/۱۱).

"مرا از خانه‌ام بیرون آوردید و به رغم کراهتم در پذیرش حکومت، با من بیعت کردید" (ابن ابی الحدید، همان: ۱/۳۰۷).

"پس با من بیعت کردید در حالی که من بدان خوشحال و مسرور نبودم و خدای سبحان می‌داند که من از حکومت بر امت محمد(ص) کراهت داشتم" (همان: ۱/۳۰۹).

در نامه‌ای به طلحه و زبیر نیز نوشت: "من به سوی مردم نشتافتم، بلکه مردم به سوی من شتافتند و من با آنان بیعت نکردم، بلکه آنان با من بیعت کردند" (نهج البلاغه، همان: نامه ۵۴، ۱۷/۱۳۱).

به راستی راز این همه اکراه و بی‌میلی علی(ع) در قبول این منصب مهم و حکومت بر چنین مُلک وسیعی چه بود؟ چرا پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی و انزوای سیاسی، اینک که خود مردم با رضایت و اصرار، خواهان خلافت او بودند، آن را نمی‌پذیرفت؟ چرا وزارت را بر امارت ترجیح می‌داد و اطاعت خود را نسبت به منتخب مردم - هر کس که باشد - اعلام کرد؟! مطمئناً کناره‌گیری علی(ع) از سر ضعف و کاهلی و بی‌مسئولیتی نبود و شائبه ریاکاری و به اصطلاح بازارگرمی نیز از ساحت و شخصیت والای او به دور است، بلکه موضعش از سر صدق و دوراندیشی و ژرف‌نگری بود.

او می‌دانست که با جامعه متشکّث و نامتوازی روبرو است که پس از صدها سال زیستن در جاهلیت و بدویّت، به لطف ظهور دین جدید و در نتیجه زحمات دلسوزانه پیامبر(ص)، وارد مرحله نوینی از حیات تاریخی خود شده است. جامعه‌ای که پس از پیامبر(ص) نیز همچنان محتاج ادامه تعلیم و تربیت بود تا رموز کتاب وحی و سنّت نبوی را به تدریج بیاموزد و در یک سیر طبیعی به فرهنگی والا و تمدنی درخور دست یابد. آموزه‌های متعالی دین جدید از جمله آزادی و عدالت و معنویت را ابتدا در میان خود پیاده سازند و تجربه کنند، آنگاه سراغ سایر ملّت‌ها و سرزمین‌ها بروند. اما هیجان‌ات و اتفاقات پس از رحلت پیامبر(ص)، گویا همه این اهداف بلند را به فراموشی سپرد و تعمیق آموزه‌های دینی و گسترش اخلاق انسانی در میان جامعه عرب، جای خود را به کشورگشایی و ماجراجویی‌های فتوح داد. خلیفگان پیامبر(ص) به جای اصلاح و بازسازی مرزهای اخلاقی و اجتماعی، بیشتر به مرزهای جغرافیایی توجه کردند و چاره مشکلات عدیده خود را در شمشیر کشیدن بر کشورهای مجاور یافتند. سرزمین‌هایی که با شعارهای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه فتح شده بود به زودی شاهد بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های نژادی و مذهبی اعراب شد و این البته با آموزه‌های کتاب آنان که برتری را فقط به پرهیزگاری می‌دانست (الحجرات/۱۳) در تضاد بود و با اندیشه‌های پیامبرشان که انسان‌ها را همچون دندان‌های شانه برابر می‌دید (مفید، ۱۴۰۲: ۳۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲/۳۴۸) همخوانی نداشت. ثروت‌های بادآورده فتوح نیز در این سال‌ها و به ویژه در ایام خلافت عثمان، نه به عدالت که به امتیازبندی‌های بی‌مبنای دیوان عطا که ساخته و پرداخته ذهن خلیفه دوم بود و یا به فامیل‌گرایی و اسرافگری‌های خلیفه سوم تقسیم شده بود و معلوم است که در این میان، قلدران و زورمندان سهم بیشتری به چنگ آورده بودند. بیشتر صحابه پیامبر(ص) که در ایام

رسالت به پرهیزگاری و ورع شهره بودند، کمابیش به دنیاطلبی و ثروت اندوزی و رفاه زدگی درافتاده بودند و اموال و دارایی‌های برخی از آنان سر به فلک می‌زد.

این حقایق مقابل علی(ع) بود و به همین دلیل از قبول خلافت طفره می‌رفت و مردم را از خود می‌رانند. او می‌دانست که در این شرایط، آمال و آرزوهایش برای ایجاد یک جامعه اخلاقی تحقق‌پذیر نیست و با پیمودن نخستین گام‌های عدالت، موج مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها آغاز و پیمان‌ها گسسته و شمشیرها کشیده خواهند شد. چنان که فرمود: "با من بیعت کردید در حالی که از امارت بر شما کراهت داشتیم و فراست و زیرکی‌ام، آنچه را که در دل‌های بسیاری از شما بود برایم گواهی می‌کرد" (ابن ابی الحدید، همان: ۱/۳۰۷). اما از آن سو حقایق دیگری هم در جامعه وجود داشت که در نهایت علی(ع) را به رغم همه کراهت‌ها و نارضایتی‌هایش، به قبول خلافت مجاب و مجبور کرد.

اول آنکه پس از گذشت سه روز از قتل عثمان، هیچ کس حاضر به قبول خلافت نشده بود و وضعیت مناسبی در مدینه وجود نداشت. مردم آشفته حال بودند و حضور شورشیان دیگر شهرها و بحث و جدل-هایی که در میان بود، بر وخامت اوضاع می‌افزود. دیگر شهرها و بلاد اسلامی نیز نگاهشان به مدینه بود که طبق سنت مرسوم، خلیفه از این شهر و توسط صحابه یا همان مهاجرین و انصار انتخاب می‌شد و اینک با گذشت سه روز، جایگاه خلافت همچنان خالی مانده بود. این موضوع گذشته از ایجاد مسائل امنیتی و احتمال هرج و مرج داخلی و بدتر شدن اوضاع، می‌توانست باعث جری شدن دشمنان خارجی و گردنکشی برخی افراد و گروه‌ها در داخل و خارج مرزهای اسلامی شود که مطمئناً چنین وضعیتی، مطلوب علی(ع) و دیگر دلسوزان و خردمندان نبود.

دوم آنکه شاید امام امید داشت که با پس کشیدن خود از خلافت و ایستادگی در برابر اصرار مردم، آنان از او دست کشیده و به فرد دیگری راضی شوند، اما این گونه نشد و می‌دید که هر روز مردم و بزرگان به در خانه‌اش می‌آیند و به غیر خلافت او رضایت نمی‌دهند. حتی مردم علی(ع) را مقابل حجّت شرعی قرار می‌دادند و خطاب به او می‌گفتند: "مگر نمی‌بینی بر اسلام چه می‌رود؟! مگر فتنه را نمی‌بینی؟! مگر از خدا نمی‌ترسی؟! (طبری، همان: ۴/۴۳۴).

سوم آنکه در این شرایط که هیچ یک از بزرگان عهده‌دار خلافت نمی‌شد، اگر علی(ع) هم به مخالفت خود ادامه می‌داد و مردم به ناامیدی کامل می‌رسیدند، این ترس وجود داشت که راه برای افراد نالایق باز شود و کار به دست نابخردان و نابکاران درافتد که این هم به هیچ وجه مطلوب نبود. گویا امام بعدها نیز نگران این موضوع بود و در نامه‌ای که برای معرفی مالک اشتر به مردم مصر نگاشت، پس از ذکر حوادث ایام خلفا و بی‌رغبتی خود به خلافت فرمود: "از این نگرانم که کار این امت به دست نابخردان و نابکارانشان درافتد که مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگانش را به خدمت گیرند و با نیکان در جنگ و با تبهکاران همراه باشند" (نهج البلاغه، همان: نامه ۶۲، ۱۷/۲۲۵).

علی(ع) با در نظر گرفتن این حقایق و از سر انجام وظیفه اخلاقی و اجتماعی خویش، پای بر میل خود نهاد و با شرط و شروطی حاضر به قبول خلافت مسلمین شد.

چگونگی بیعت مردم با علی(ع)

امام که با توجه به اوضاع و شرایط جاری در نهایت حاضر به پذیرش امر خلافت شده بود، با مردم سخن گفت و ابتدا از آنان پیمان گرفت که بیعتشان از سر رضایت و اختیار باشد که جمله‌گی گفتند: "با میل و اختیار و نه از سر اجبار، به آن راضی هستیم" (ابن اعثم، همان: ۲/۴۳۴). آنگاه به آنان فرمود که فردا در مسجد اجتماع کنند تا بیعت به صورت علنی و رضایت همگانی صورت گیرد (نویری، همان: ۲۰/۱۱؛ طبری، همان: ۴/۴۲۷؛ ابن ابی الحدید، همان: ۴/۸). اصرار وی بر بیعت در مسجد و به صورت آشکار و علنی، گذشته از آنکه نشان‌دهنده شفافیت در عمل سیاسی و نفی هرگونه شائبه‌ای در باب سلامت این انتخاب بود، فرصت یک روزه‌ای هم به مردم می‌داد که برای آخرین بار بیندیشند و به دور از احساس و هیجان، فردا با اختیار و آگاهی کامل برای بیعت حاضر شوند.

به روایت طبری فردای آن روز که جمعه بود مردم در مسجد گرد آمدند و علی(ع) بر فراز منبر رفت و خطاب به آنان فرمود: "خلافت شما را خوش نمی‌داشتم اما اصرار کردید که خلیفه‌تان باشم. بدانید که بی نظر شما کاری نمی‌کنم، بدانید که کلیدهای اموال شما در اختیار من است ولی بی نظر شما یک درهم از آن بر نمی‌گیرم، آیا رضایت می‌دهید؟" جمله‌گی گفتند: آری؛ و علی(ع) فرمود: "خدایا شاهد باش" (طبری، همان: ۴/۴۲۸). آنگاه مجدداً تأکید کرد که حکومت از آن مردم است و جز کسی که آنان بخواهند و به او رضایت دهند، احدی را در این کار حقی نیست و در لحظه آخر نیز با اشاره به قول و قرار دیروز، آنان را در انتخاب خلیفه مختار کرد و عدم دلگیری خود را در صورت پشیمانی‌شان بیان داشت (سیف بن عمر، ۱۳۹۱ق: ۹۴؛ طبری، همان: ۴/۴۳۵؛ مسکویه، همان: ۱/۴۵۹). مردم البته فریاد برآوردند که: "ما به قرار دیروز پای‌بندیم" (همان جا؛ ابن اعثم، همان: ۲/۴۳۵) و بدین گونه امام با یقین از رضایت و خشنودی مردم، دست خویش را برای بیعت گشود و ابتدا بزرگان و سپس عموم مردم با آن حضرت به عنوان چهارمین خلیفه پیامبر(ص) بیعت کردند. در این میان تنها تعداد انگشت شماری از صحابه حاضر به بیعت نشدند و البته امام هم آنان را تحت فشار قرار نداد و نظرشان را محترم داشت.

این انتخاب باعث موجی از شادی و سرور در مدینه شد، چنان که خود امام در یکی از خطبه‌هایش خوشحالی و مسرت مردم را در این روز این گونه وصف می‌کند: "شادی مردم در بیعت من به جایی رسید که کودکان خوشحال شدند و سالمندان، اُفتان و خیزان به سوی آن شتافتند و بیماران بدان‌جا آورده شدند و دخترکان نوجوان، سراسیمه برای دیدنش دویدند" (نهج البلاغه، همان: خطبه ۲۲۴، ۱۳/۳). آزادی مردم در گزینش علی(ع) برای خلافت و بیعت با او چنان بود که مردی از غوغائیان مصر به نام "سودان بن حُمران" هنگام بیعت با آن حضرت، جسورانه به وی گفت: "ای اباالحسن؛ با تو بیعت می‌کنیم بدان شرط که اگر در

میان ما رفتاری همچون رفتار عثمان داشته باشی، به قتلت رسانیم!" و امام هم بی آنکه از سخن او برنجد یا بر او خشم گیرد فرمود: "قبول است" (ابن اعثم، همان: ۲/۴۳۶) و به این صورت از نخستین روز خلافتش، تحمل بالا و مدارای خویش را در برابر سخنان گزنده و انتقادآمیز به نمایش گذاشت.

با این همه، بعدها ادعاهای بی‌اساسی به ویژه از سوی طلحه و زبیر مطرح شد، مبنی بر اینکه تحت فشار و تهدید و اجبار با علی(ع) بیعت کرده‌اند که البته در توجیه پیمان‌شکنی خود می‌باید چنین سخنانی می‌گفتند. امیرمؤمنان به مناسبت‌های مختلف این ادعا را رد می‌کرد و بر آزادی و اختیار همگان در بیعت با خود تأکید می‌ورزید. چنان که هنگام حرکت به سوی جنگ جمل، در نامه‌ای به اهل کوفه یادآور شد: "بیعت مردم با من، نه از روی اکراه و اجبار بلکه با رضایت و اختیار بود" (نهج البلاغه، همان: نامه ۱، ۱۴/۶). همچنین در نامه‌ای که از سر نصیحت و خیرخواهی به طلحه و زبیر نوشت، به این نکته اشاره کرد که: "من به سوی مردم نرفتم، بلکه مردم به سوی من آمدند و من با آنان بیعت نکردم، بلکه آنان با من بیعت کردند و شما دو تن نیز جزء همانان بودید. بیعت مردم با من نه به خاطر زور و سلطه‌ام بود و نه برای ثروت آماده‌ام" (همان: نامه ۵۴، ۱۷/۱۳۱). در خطبه‌ای دیگر هم بیعت مردم را با خود، بیعتی آگاهانه و از سر تأمل و تدبیر دانسته و شائبه ناگهانی و هیجانی بودن آن را رد کرده است (همان: خطبه ۱۳۶، ۹/۳۱).

بدین صورت علی(ع) بر مسند خلافت مسلمانان نشست و به مدت چهار سال و نه ماه بر آنان حکم راند. نحوه به حکومت رسیدن او با شیوه گزینش خلفای سابق به کلی متفاوت و در زمانه خود منحصر به فرد بود، زیرا هیچ یک از خلفای پیشین به این صورت شفاف و با اراده و رضایت عمومی برگزیده نشده بودند. ابوبکر محصول شرایط خاص پس از رحلت نبی اکرم(ص) و اضطرابات موجود آن دوران بود و انتخاب ناگهانی او در سقیفه بنی ساعده، بدون حضور و موافقت همه افراد و گروه‌های مؤثر در جامعه و بی رضایت عامه، همواره محل بحث و گفتگوی فرق اسلامی بوده است. خلیفه دوم هم در بحبوحه فتوح و شرایط جنگی، به سفارش و وصیت ابوبکر و در فضایی بدون رقیب به خلافت دست یافت و عثمان هم برگزیده شورایی بود که مطمئناً همه احزاب و جناح‌ها را نمایندگی نمی‌کرد و تنها اراده عمر بانی آن بود، بماند عدم تساوی اعضای شورا و حق ویژه عبدالرحمن بن عوف که خویش عثمان بود.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که عرف پذیرفته شده در جامعه اسلامی آن روزگار، تعیین خلیفه توسط صحابه پیامبر(ص) یا به طور مشخص، مهاجرین و انصار بود. درباره سه خلیفه پیشین نیز چنین عمل شده بود و بیعت مهاجرین و انصار و اهالی مدینه عامل مشروعیت به شمار می‌رفت. دیگر شهرها و بلاد اسلامی هم تابع رأی مدینه بودند و از کسی که در شهر پیامبر(ص) و توسط یاران او به عنوان خلیفه انتخاب می‌شد، تبعیت می‌کردند. در این میان، "بدریون" که به حاضران در غزوه بدر اطلاق می‌شد، از موقعیت ممتازتری برخوردار بودند و بیعت آنان با هر فردی، مشروعیت تام و تمامی برای او به همراه می‌آورد. عدم حق انصار در خلافت و اختصاص این امر به قریش و مهاجرین نیز از امور عرفی و مورد

پذیرش و رضایت عمومی در آن روزگار بود. علی(ع) هم بر اساس همین اصول پذیرفته شده و مورد رضایت مردم عمل کرد و در خطبه‌ها و نامه‌های خویش، به ویژه در استدلال در برابر امثال معاویه که خلافت او را مشروع نمی‌دانستند، به بیعت مهاجرین و انصار (همان: نامه ۶، ۱۴/۳۵؛ دینوری، ۱۳۶۸ش: ۱۵۷؛ ابن اعثم، همان: ۲/۵۰۶؛ مسکویه، همان: ۱/۳۰۵؛ ابن ابی الحدید، همان: ۳/۷۵) و مخصوصاً به بیعت اهل بدر (ابن حبان، ۱۳۹۵ق: ۲/۲۶۷؛ مقدسی، همان: ۵/۲۰۸؛ خوارزمی، ۱۴۱۱ق: ۴۹؛ اربلی، ۱۴۱۰ق: ۱/۷۷) با خود اشاره می‌کرد و خلافت خود را مانند خلفای قبل مشروع می‌دانست.

انتظار تحقق یک مردم‌سالاری کامل و به اصطلاح دموکراسی که سابقه آن حداکثر به چند سده اخیر می‌رسد، در هزار و اندی سال پیش، انتظاری دور از واقعیت است و نگارنده نیز هرگز چنین ادعایی در باب حکومت امام علی(ع) ندارد. مهم، رسیدن به حکومت بر اساس رضایت عمومی و رعایت اخلاق انسانی و عرفیات هر جامعه‌ای است که مطمئناً علی(ع)، نمونه چنین حاکمی در زمانه خویش است.

جایگاه مردم در حکومت

از آنجا که امام، حکومت را حق مردم می‌دانست و حاکم را وکیلی می‌دید که به خواست و رضایت آنان عهده‌دار امورشان شده و چند صباحی حکومت را به عنوان امانت در دست دارد، مردم را صاحب اصلی قدرت و حاکمیت تلقی می‌کرد و در دوران خلافتش هم هیچ‌گاه از موضع سلطانی و با حالت جباریت و مالکیت با آنان سخن نگفت و رفتار نکرد. آن حضرت در توصیه‌هایی که به کارگزاران خود داشت، همواره بر مردم‌داری، احترام و خوش‌رفتاری با آنان تأکید می‌کرد و ایشان را از خودرأیی و تندخویی و کناره‌جویی از مردم برحذر می‌داشت. چنان که به مالک اشتر فرمود: "قلبت را از نیکی به مردم و محبت و لطف به آنان آکنده ساز و در مقابلشان همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردنشان را غنیمت دانی" (تهج البلاغه، همان: نامه ۵۳، ۱۷/۳۲؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق: ۱/۳۵۴) و خطاب به مُحَمَّد بن ابی بکر هنگام فرستادن او به ولایت مصر یادآور شد: "در برابر مردم فروتن و نرمخو و گشاده‌رو باش و در نوع نگاه کردنت به آنان هم مساوات را رعایت کن، تا بزرگان به ستمگری تو طمع نبندند و ناتوانان از عدالتت نومید نشوند" (تهج البلاغه، همان: نامه ۲۷، ۱۵/۱۶۳ و نامه ۴۶، ۳/۱۷). به ابن عباس نیز هنگام فرمانداریش در بصره فرمود: "هنگام رو در رویی با مردم و در مجالست با ایشان و موقع داوری کردن در میان آنان، گشاده‌رو باش و از خشم پرهیز که نشانه سبک‌مغزی و ناشی از وسوسه شیطان است" (همان: نامه ۷۶، ۱۸/۷۰).

آن حضرت همچنین والیان خود را از تکیه بر خواص و دوری از عامه مردم برحذر می‌داشت و رضایت عموم مردم را بسی برتر از رضایت افراد خاص و احزاب و گروه‌ها به شمار می‌آورد. چنان که در عهدنامه مالک نوشت: "بهترین کارها نزد تو، می‌باید معتدل‌ترین در حق و فراگیرترین در عدل و جامع‌ترین در جلب رضایت مردم باشد. زیرا نارضایتی اکثریت مردم، خشنودی خواص را بی‌ارزش می‌سازد و نارضایتی خواص در برابر رضایت عمومی ناچیز است" (همان: نامه ۵۳، ۱۷/۳۴؛ قاضی نعمان، همان: ۱/۳۵۵). سپس

با اشاره به معایب خواص و عواقب تکیه والی بر آنان فرمود: "برای حاکم به هنگام آسایش، هیچ کس مانند خواص پرهزینه‌تر و به وقت گرفتاری کم‌بهره‌تر و از اجرای عدالت ناخشنودتر نیست، اینان برای رسیدن به خواسته‌های خود بیش از همگان اصرار می‌ورزند و چون عطایی یابند، کمتر سپاس گویند و اگر در عطا تأخیر شود، دیرتر از همه پوزش پذیرند و در حوادث سخت روزگار ناشکیباترین هستند. همانا که ستون دین و انبوهی مسلمین و نیروی مقاومت در برابر دشمنان، عموم مردمند. پس توجه و رغبت بیشتر متمایل به آنان باشد" (همان‌جا).

امام دوری والی از مردم را باعث بی‌اطلاعی او از امور مملکت به شمار می‌آورد و در این باره به مالک توصیه کرد: "دوری و پنهان ماندن از مردم را طولانی مکن که پنهان شدن حاکمان از مردم، شعبه‌ای از تنگ‌نظری و کم‌اطلاعی از امور جاری است. این کار باعث عدم آگاهی حاکمان از اخبار و احوال نهانی مردم می‌شود و در نتیجه امور بزرگ در نظرشان کوچک و امور کوچک برایشان بزرگ به نظر می‌رسد و زیبا را زشت و زشت را زیبا می‌بینند و حق به باطل می‌آمیزد و همانا که حاکم نیز بشری است و اموری را که مردم از او مخفی می‌دارند، نتواند شناخت و حق را نشانه‌هایی نیست که بتوان با آن انواع راستی را از ناراستی بازشناخت" (نهج البلاغه، همان: نامه ۵۳، ۱۷/۹۰). به قُثم بن عَبَّاس فرماندار مکه هم نوشت: "برای مردم سفیری جز زبانت نداشته باش و مانعی میان چهره خویش و آنان قرار مده و از حاجتمندان روی مپوش" (همان: نامه ۶۷، ۱۸/۳۰).

رسول خدا(ص) هم در باب والیانی که خود را از دیده مردم پنهان می‌دارند و در رفع نیازهای آنان نمی‌کوشند، فرموده است: "فرمانروایی که در سرایش را به روی نیازمندان و فقرا ببندد، خداوند نیز به هنگام حاجت و مسکنتش، در رحمت خود را به روی او خواهد بست" (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴ق: ۲۰۱؛ ابن حیان، بی‌تا: ۱/۷۵).

بی‌رغبتی امام به حکومت

نکته قابل توجه این است که امام علی(ع) اساساً از قبول حکومت بر مردم گریزان بود و به گفته خویش از آن کراهت داشت و در نهایت هم به ضرورت‌های زمان و اصرار مسلمانان و رعایت مصالح امت پذیرای آن شد. در عین حال چه پیش از حکومت و چه پس از آن، هیچ‌گاه امتیازات دینی خود مانند سبقت در اسلام، قرابت با پیامبر(ص)، جهاد در راه خدا و آیات و احادیثی را که در فضایلش وجود داشت، دلیلی بر حق حکومت خویش تلقی نکرد. در سخنان او تنها و تنها سخن از حق مردم و بیعت و رضایت آنان است و بس! اشاره‌گاه و بیگاه امام به سوابق و فضایل خود، نه در جهت اثبات حق حاکمیت که در مقام محاجّه با مخالفان و بیان لیاقت و شایستگی‌اش برای حکومت و نیز یادآوری شخصیت علمی و مرتبت دینی خویش است. بی‌رغبتی او به حکومت و از خودگذشتگی‌اش برای مصلحت مسلمانان، در جریان رأی شورای شش نفره به خلافت عثمان کاملاً آشکار است. هنگامی که اعضای شورا آماده بیعت با عثمان می‌شدند، خطاب به

آنان فرمود: "نیک می‌دانید که من برای خلافت سزاوارتر از دیگرانم و سوگند به خدا تا وقتی که امور مسلمین به سامان است و در این میان تنها بر من ظلم می‌رود، آن را فرو می‌گذارم که به اجر و پاداشش برسیم و زهد می‌ورزم درباره آنچه شما بر سر زینت و زیورش به رقابت می‌پردازید" (نهج البلاغه، همان: خطبه ۷۳، ۶/۱۶۶).

دلایل امام برای قبول خلافت، آنچنان که خود در خطبه معروف به ششقیه فرمود، نه حق ویژه در حکومت است و نه انتصاب الهی و آسمانی، بلکه تنها خواست و اراده مردم و وعده یاری آنان است و نیز پیمانی که خداوند از دانیان ستانده که در برابر سیریِ ظالم و گرسنگیِ مظلوم ساکت ننشینند و یادآور شد که اگر جز این بود، "به طور یقین مهار شتر خلافت را بر گردنش افکنده، رهایش می‌ساختم و آنگاه می‌فهمیدید که این دنیای شما نزد من از عطسه بزی هم خوارتر است" (همان: خطبه ۳، ۱/۲۰۲). نتیجه اینکه در سیره علی(ع)، حکومت به خودی خود دارای ارزش نیست و تنها هنگامی که برآمده از اراده و رضایت مردم و در پی اجرای حق و عدالت باشد، ارزشمند می‌شود. این نکته را امام در راه عزیمت به جنگ جمل، هنگامی که در بین راه اردو زده و مشغول پینه زدن به کفش‌هایش بود به ابن عباس یادآور شد. امام از او پرسید: "قیمت این لنگه کفش چقدر است؟" ابن عباس با نگاهی به نعلین پاره او پاسخ داد: "قیمتی ندارد." امام به او فرمود: "به خدا قسم که حکومت بر شما از این هم برای من بی‌ارزش‌تر است، مگر آنکه به واسطه آن حقی را برپا داشته و باطلی را از بین ببرم" (همان: خطبه ۳۳، ۲/۱۸۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱/۲۴۷).

اعتقاد عمیق علی(ع) به حق حاکمیت مردم در تمام دوران حکومتش نیز جریان داشت و از سر همین اعتقاد، به عکس دیگر حاکمان که معمولاً برای استمرار حکومت در میان خاندان و یا دوستان و همفکران خود تمهیداتی می‌اندیشند، وی چنین کاری نکرد و هیچ کس را برای حکومت پس از خود به مردم سفارش نفرمود. بر اساس برخی از روایات، در ایامی که امام بر اثر ضربت ابن مُلْجَم در بستر بود، عده‌ای از آن حضرت سؤال می‌کردند که اگر برایش اتفاق ناگواری افتاد، آیا با پسرش -حَسَن بن علی(ع)- به عنوان خلیفه بیعت کنند؟ امام در عین آگاهی از لیاقت‌ها و شایستگی‌های فرزندش برای امر خلافت، در پاسخ‌شان فرمود: "نه امر می‌کنم و نه نهی، خود بهتر می‌دانید" (ابن ابی الدنیا، بی‌تا: ۴۹؛ طبری، همان: ۵/۱۴۶؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲/۴۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۳/۳۹۱؛ نویری، همان: ۲۰/۲۲۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۳/۲۵؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱/۱۳۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳/۶۴۶).

بدین صورت در آخرین ساعات عمر هم بر حق مردم در انتخاب حاکمان خویش صحه گذاشت و در این باب نه امر کرد و نه نهی، بلکه با این جمله که "خود بهتر می‌دانید"، حق انتخاب مردم را حرمت نهاد و کرامت آنان را پاس داشت. با این کار نشان داد که حکومت در اسلام، نه جنبه خاندانی دارد و نه به وصایت و امثال آن وابسته است و این تنها مردم هستند که تعیین می‌کنند چه کسی بر آنان حکمرانی کند. البته مردم

کوفه پس از شهادت علی(ع)، به خواست و رضایت خویش با حسن بن علی(ع) بیعت کردند و او را به خلافت برگزیدند.

نتیجه

در سیره سیاسی امام علی(ع)، حکومت از آن مردم و حق تعیین حاکم جزء حقوق مسلم آنهاست و امام بارها در سخنان و رفتار خویش، پایبندی خود را به این اصل مهم ابراز کرد. وی هیچ فرد و گروه خاصی را دارای امتیاز و حق ویژه در امر حکومت نمی‌دانست و سوابق و فضایل افراد را دلیلی بر حاکمیت آنان بر مردم نمی‌شمرد. چنان که درباره خود نیز که در سوابق و مناقب در میان یاران پیامبر(ص) رقیبی نداشت و به قول مشهور "افضل صحابه" بود، هرگز چنین ادعایی نکرد.

نقش و جایگاه مردم در حکومت در ایام خلافت امام نیز کاملاً آشکار است و رفتار و منش متواضعانه و محترمانه آن حضرت با مردم و هم توصیه‌هایی که در این باب به کارگزاران خویش داشت، حاکی از اهمیت این جایگاه و لزوم احترام به آراء و نظرات مردم است. امام همچنان که حکومت را حق مردم و برآمده از خواست و اراده آنان می‌دانست، استمرار حکومت را هم در سایه همراهی و رضایت ایشان تلقی می‌کرد. عدم تمایل آن حضرت به حکومت و بی‌ارزشی ذاتی آن در نظر وی نیز، نشان‌دهنده این است که در مکتب تربیتی اسلام، اساساً حکومت هدف غایی و تنها راه گسترش دین و مبانی اخلاق در جامعه نیست و جز به ضرورت نمی‌باید برای آن قیام کرد که اگر جز این بود، علی(ع) که وظیفه امامت و پیشوایی معنوی امت را بر عهده داشت، چنین بی‌رغبتی به آن نشان نمی‌داد بلکه برای به دست آوردنش جهدی تمام می‌کرد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه (شرح ابن ابی الحدید).
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن هبه‌الله، ۱۳۷۸ق، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
۴. ابن ابی الدنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد، بی‌تا، مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
۵. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، ۱۳۹۹ق، الکامل فی التأریخ، بیروت، دار صادر.
۶. ابن اثیر، مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن محمد، ۱۳۶۴ش، النهایه فی غریب الحدیث، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، اسماعیلیان.
۷. ابن اعثم، ابومحمد احمد بن علی، ۱۴۱۱ق، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

٨. ابن حَبَّان، ابوحاتم محمد التميمي، ١٣٩٥ق، *الثقات*، حيدرآباد دكن، دائرة المعارف العثمانية.
٩. ابن حنبل، احمد، بي تا، *مسند*، بيروت، دار صادر.
١٠. ابن حَيَّان، محمد بن خلف، بي تا، *اخيار القضاة*، بيروت، عالم الكتب.
١١. ابن سعد، محمد، ١٤١٠ق، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٢. ابن طقطقي، محمد بن علي بن طباطبا، ١٤١٨ق، *الفخرى في الآداب السلطانية و الدول الاسلامية*، تحقيق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دارالقلم العربي.
١٣. ابن عبدربه، شهاب الدين ابو عمر احمد بن محمد، ١٤٠٤ق، *العقد الفريد*، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٤. ابن ميثم، كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم بحراني، ١٣٦٢ش، *شرح نهج البلاغه*، بي جا، دفتر نشر الكتاب.
١٥. اربلي، ابوالحسن علي بن عيسى، ١٤١٠، *كشف الغمّة في معرفة الائمة*، بيروت، دارالاضواء.
١٦. اسكافي، ابو جعفر محمد بن عبدالله، ١٤٠٢ق، *المعيار و الموازنه*، تحقيق محمد باقر محمودي، بيروت، مؤسسه محمودي.
١٧. خليفه بن خياط، ابو عمرو العصفري، ١٤١٤ق، *طبقات خليفه بن خياط*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر.
١٨. خوارزمي، موفق بن احمد، ١٤١١ق، *المناقب*، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
١٩. دينوري، ابو حنيفه احمد بن داود، ١٣٦٨ش، *الاخبار الطوال*، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضى.
٢٠. ذهبي، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد، ١٤١٣ق، *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي.
٢١. سيف بن عمر، ١٣٩١ق، *الفننه و وقعه الجمل*، تحقيق احمد راتب عرموش، بيروت، دارالنفائس.
٢٢. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، ١٣٨٧ق، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث.
٢٣. قاضي نعمان، ابو حنيفه نعمان بن محمد، ١٣٨٣ق، *دعائم الاسلام*، تحقيق آصف بن علي اصغر فيضي، قاهره، دارالمعارف.
٢٤. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، ١٤٠٤ق، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه الاطهار*، بيروت، مؤسسه الوفاء.
٢٥. مسعودي، ابوالحسن علي بن حسين، ١٩٨٨م، *اثبات الوصيه للامام علي بن ابي طالب*، بيروت، دارالاضواء.

٢٦. -----، ١٤٠٩ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجره.
٢٧. مسكويه، ابوعلی احمد بن محمد، ١٣٦٦ش، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، تحقيق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
٢٨. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ١٤٠٢ق، *الاختصاص*، تحقيق علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
٢٩. ----، ١٤١٣ق، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید.
٣٠. مقدسی، مطهر بن طاهر، بی تا، *البدء و التاريخ*، بورسعيد، مكتبة الثقافة الدينيه.
٣١. نویری، شهابالدين احمد بن عبدالوهاب، ١٤٢٣ق، *نهاية الارب فی فنون الادب*، قاهره، دارالكتب و الوثائق القوميہ.

Foundations of the legitimacy of government and the status of people in the political tradition of Imam Ali (AS)

Saber Adak, Ph. D¹

Abstract

The foundations of the legitimacy of government and the role of the people in the selection and deposing of rulers are some of the topics that have become one of the concerns of religious scholars and political science scholars in our period, and a lot of works have been done about this. This topic is especially important in religious societies, and research on it has been the solution of many social and political problems. Among the Muslim rulers, Imam Ali (AS) is one of the few rulers who came to rule with the request and satisfaction of the majority of the people and in a transparent process. He considered people to be the real owner of the government, and in his words he always emphasized that the government is the right of the people that left to the ruler by them. He considered the basis of the legitimacy of the government to be public satisfaction and during his rule, he adhered to this principle. In this article, how to reach the caliphate of Imam Ali (as) as one of the famous and respected personalities of the Islamic world and as well as the role of the people in his political tradition has been studied.

Keywords: legitimacy, government, Imam Ali (as)

1. Department of history and civilization of Islamic Nations, Yadegar-e-Imam(Rah) branch, Islamic Azad University, Shahr-e-Rey, Iran.
adaksaber@gmail.com